[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۶ ذیقعده ۱۳۶۳

[illegible] حکم [illegible] پروانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible]

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز کسوت سیاه جلال و لیک سیمای ایشان به چو دست تقسیم ... در میان ... در ... طراز ...

[illegible]

وجنت هر بیت در نظام المرحبا بسته ... نگار ... هر یک ... بنا ...

زلف دو واینه المراد باشی صبوح سعادت صباح تو باد جلوه ملایک جناح تو باد کی ... ما درسر غرور

کلاه مهر و سر رشتن بالا

بر رای منیر و خاطر خطیر ارباب فضل و فضیلت و اصحاب علم و حکمت ظاهر و واضح است که حضرت ...

لا زال ملکه عالم ... و ... مجموعه ... الصبر ... و ... و در ...

حقایق البیان ... و ... تحریر ... طرح ...

لعل ... ما ... نیر ... عالم ...

وارثان

[illegible]

و إنّ من الشعر لحکمة و باتفاق جمهور علما در تحقیقات [illegible] سلک شعرا شعر گفته‌اند و [illegible]

[illegible]

و ایشان را ادراک ... زبون ... دانسته‌اند ... [illegible] ... محجوب ... زبور تمام است ... [illegible]

... [illegible] ... که ... [illegible] ...

... [illegible] ... اسرار ... [illegible] ...

که در ... [illegible] ...

[illegible]

این همه عین العیون برین علوم ... و این علوم ... [illegible] ... قدرت ...

بر فحوای ما ارسلناک من رسول الا بلسان قومه ... که انبیاء اولوالعزم ... صلوات الله علیهم ...

[illegible]

و السلام

به وقت قدوم خجسته ... مشرف می‌گشتند فضلاء و علماء ... از رجال سرور العصر و ... [illegible]

زوال رسالت پناه ... استعاره هنیت ... طلع البدر علینا من ثنیات الوداع

وجب الشکر علینا ما دعا لله داع ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ... [illegible]

انصار ... [illegible] ... بقدوم ... تهنیت [illegible]

می‌گفتند ... [illegible] ... الانعام ... [illegible]

حصه ... [illegible] ... می‌کنند که ... [illegible]

بود ... [illegible] ... مجلس ... [illegible]

و خیال ... در مناظره ... [illegible]

[illegible]

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] شعار شعرا کفر و [illegible]

[illegible]

شعر [illegible] که او را حضرت رسالت پناه [illegible]

[illegible]

بندرت می شاید که اکثر جهات به غایت زیاده است در بن جادو سار افسون تا بر زر سواران تسلیم کنند و عزت حالت که
ها بین اکثر ابیات قصیده ای که مره از صحبت سببا بر و در حرارت جهات مره ار سبب و آنکه چنانکه ذکر انعام سلاطین
و اکابر در حق طایفه شعرا به صدور رسیده زیاده از آن او صحی اتفاق است و این فرقه همیشه رو بسلاطین و حکام روزگار
و اعیان روزگار مکرم و محترم بوده اند از شعرای عجم استاد رودکی را امیر نصر بن احمد سامانی صله و نعم کنایت

[illegible]

و مال بن دادی و کلمه بیت سلامه فقعه لر اسماعیل شیخ عارف جلال الدین از رب بقعه کسیم و لعجائب
نیز بر محبه دانند و او اسند حصر در دیوان در شعر اکثیر روشن است و چون چه اکثر شاعران اکثر
رو بی اشعار رکیک چنین مند در بزم سحر مست بها با بعض حریفان و مر جلیس تیز بدست
زبان کنابه بیان انها جهت زبان اکثر که صدور در و بست هم خلاص ریای حکمای سر در سحر حقیقه افکند

احتیاج بسیصد هزار گوسفند نه نقصان صله شعر و هزار شتر بعنایت بسکوم که درنده همگنان حمایت می کنند و هزار شتر در کرت الامر بنصیحت که [illegible] لکان بهر [illegible]

[illegible] و سیصد هزار گوسفند و صد هزار شتر تسلیم [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] داریم [illegible] و [illegible] [illegible] محمود

مفاخرت کنم از شاعری [illegible] [illegible] و [illegible] که [illegible] که [illegible] [illegible] رسیدیم [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سیصد هزار گوسفند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هارون الرشید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و مرتبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سلطان محمود غزنوی [illegible] [illegible] و وزیر [illegible] استقلال [illegible] [illegible] [illegible] شعرا و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و وزیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible]

ورنه تو نیستی قلم بی برات است چون [illegible]

[illegible] که قلم از دنیا [illegible]

[illegible] مفتاح گنج [illegible]

[illegible] قلم [illegible]

[illegible]

شست میان کسانی که در اشعار این فن و در انشای حیرت دگر بهت [illegible] خوالجب مولوی [illegible]

و تالیف لمعه این سطور را سبب تصور این صور [illegible] عالی اکابر املاک العرش [illegible]

[illegible] بحجاب اللمعانی اسم [illegible] ختم الله تعالی [illegible] جهان [illegible] و اصحاب فضل

[illegible] که [illegible] روزگار شباب و ایام فضل و اکتساب [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] روزگار [illegible]

[illegible]

[illegible] به دو [illegible]

[illegible] الکلام [illegible]

که [illegible] ارباب [illegible] حیات [illegible] جلب [illegible] که [illegible]

[illegible] فرستم [illegible] دیدیم که [illegible]

[illegible]

هنر که خدمت قدوه اربار رسایل عرض جوهر جوهر صیت المرام هم عالی القاب سامی که ایجاد حرص در

رفیع کرم ساسته منسبت که امور ... و فضائل عالی الوصف و ... جهات و جلال الدین امجد هم است ذکر

حامی و نصیر ... ایالت و جلالت ... والنصیب الاعلی ... احکام ملک ... نظام ... اعمال

که حضرت وزیر ... الکبیر الامیر الاکرم ... العدل الدولة ... والعطا

رب ... الامیر الکبیر والضیغم ... صاحب ... ناصح ... الدولة ... صاحب السیف والقلم

ارباب ... والبحر ... الماجد ... الاکابر ... العالم ... والعادل

والا مخدوم ... الفضل ... المهام ... الاعاظم ... بسط

والا نسب ... الضعفاء ... مسکن ... الکارم ... النعم ... الاعاظم

بحق مالک رقاب ملک و ممالک نظام الملة والدین ... سرایر ... و روح و الافاضل العالمین

والمسلمین معدلت وجود و نیز کرم که ممدوح اکابر و افاق است و ... که مجموعه مکارم اخلاق است

دارات ملک صفات ... شخص کرم و مروت و همه ... عالی شفقت و رافت است ... فضل ...

منبع ... مفخر ... و اصحاب علت فاقه را دار الشفا ... مقر ... و ... اگرچه ظاهر

اشعار ... التحقیق ... ... سبحانه ... القین

قدم و ... دم ... است ... و شفقت و ... و طریق

اصدار اخلاص و ... رشاد ... جمیل ... ملک ... و ساری ...

مجموعه ... ... المولی الکمال ... ... و ...

ما در معرفت بلاد و مصالح عمارات بخارا نیست لیکن است و صنعت در آن کار جهد بلیغ نموده و اکثر کتب نوشته‌اند
و محلات بخارا مانند ... عالم ذکر تاریخ و قصه شعرا است بجهت آنکه علما و فضلا و محلات مدارس
و افاضل محلات و سلم رنجه گشته و سرمایه گرد آورده‌اند و اکثر مساعدت نموده بلاد ... بر نوشته
اند القصه تاریخ و تذکره و حالات این طایفه را هیچ اهل فضل ضبط ننموده لکن در هر وجهه صورت
در آن باب کوشیده‌ام چنانکه در وجهه مصالح خاطر بود این نسخه جمع گردانیدم که بخارا را
اصحاب فهم دانستم که این جمله قید صالحان از صاحبان حشمت و این در هر باب نوشته شد
چنین که دلالت دارد بر آنکه دانش نسبت است و لیکن آنکه بر هر کس است از بخارا در هر باب نوشته
و از آن جهت که جزوی کلام جمیع اقسام را تاریخ معتبره و از آن اعیان علما ماضی و از اشعار متقدمین و متأخرین
و از رسایل متفرقه و کتب سیر و غیر ذلک و تاریخ و مقامات و حالات سعدای بزرگ ذکر اعیان و
ملاحظات آنکه در اقالیم سبعه مذکور است جمع نمودم و از عهد مسلمانی تا هنگام اکنون بر
شمردم تاریخ سلاطین بزرگ شعرا نامدار و کاملان طایفه که در این تذکره قلم کشیدم
و از مشایخ کبار و علمای ابرار و حکایت معتبر در بلاد بخارا را نوشتم بقدر الوسع والامکان در این تذکره
به سلک در رسانیدم و بجهت آنکه این حقایق التحریر شیب روی نمود پایان نمودم در حمایت
شبستان کرم کردم چنانکه ... بود و تذکره این محرر عصمت گرد و بی طهارت ... حساب
نیست که نام معصوم خوانم و السعد ... در معانی کوشش کردم ابلاغ ... التحقیق

بمحمد الله

[illegible] خواجه [illegible] اجازت [illegible] خواجه اصفهانی [illegible] در خانه [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] بحال [illegible] خواجه [illegible] عرض [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه [illegible] حال [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

سودا میکنیم و تجربه کرده ایم کیمیای کسب حاصل الکار [illegible] مناجات [illegible] صفحه [illegible] طبع محمد [illegible]

خیرات و احسان بانی کار است که والباقیات الصالحات [illegible] اولکار [illegible] فانه

[illegible]

بر هفت طبقه قسمت نموده ام که در هر طبقه ذکر نسبت فاتحة الکتاب بجمیع سور [illegible] و مقدمه و خاتمه بر این طبقات

ادوار

امرای استرآباد در آن سرحد بودند و بعضی احمدخان را که شوهر خواهر محمدحسن خان بود بسر کرده خبر او شنیده بعجالت خود را به تبریز کشیده
و والی و امرای ایشان هم از خوف آن مملکت از او برگشته از محمدخان جدا شدند و ولد او را والی و ... گرفته
به اردوی محمدخان فرستادند و بحکم اردوی محمدخان هلاک گشت و سلسلهٔ امرای آن ... و ... و اکثر خواجه ... الدین
... قاخان ... خان ... او و اولاد او ... و ... تبریز ... مشایخ و علما ... روزگار
اردوی محمدخان ... مصلحت ... الدین ... علما و شعرا ... و اولاد علما ... آورد
... بسیار ... علم ... عهد ... روزگار ... دولت ... صحبت ... مفید
... عبدالقادر ... شیخ ... مولانا
... اصفهان ... ولایت
... ولایت ... شهرت ... عبدالقادر
... حسن ... حسینی ... حسینی ...
... حسینی ... حسینی ...
... حسینی ... حسینی ...
... طبقه ...
... علیهم اجمعین و بعد ... عارفان ...

فرزند ارجمند ... و نقصان ممالک رسید ... که ... کار ... مدت ... [illegible]

و الا والعدل ... و صلاحیت و ولایت ... [illegible] ... تعداد ... [illegible] ... مستور

[illegible]

علی ... و انحراف ... والاخان بعد ... و احمد خان ... [illegible]

روانه گشت ... حاصل ... [illegible] ... والا ... نمایند

الموارد المعانی دست بسته و امکان را تا مانع بلاد و المرام رسد و بالای [illegible] است [illegible] بود را

در هر بیش [illegible] النصره [illegible] و نصوص صحیح [illegible] للعارف [illegible] کار

[illegible]

[illegible] در این کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حال آن لذتهای عرفان در دایره بیرون نهاده [illegible] طریق [illegible] گستاخ در این بیان که در حقیقه

این کتاب [illegible] در سلطان [illegible] شیخ فخرالدین عراقی و هو محمد بن ابراهیم العطار [illegible] مرتبه

عالیست و مشتمل بر معانی [illegible] سالکان [illegible] و تحقیق [illegible]

[illegible]

شیخ [illegible] خواجه [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] بازار [illegible]

[illegible] در حال [illegible] شیخ [illegible]

حال گفتنه [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

سحر بسیار [illegible] خاص [illegible]

دلدار [illegible]

المسرور [illegible]

سر [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

... والد مجلسی رحمه الله ... [illegible]

و از کتب ... تذکرة الاولیا نوشته و رسایل دیگر ... [illegible]

اسرار نامه الهی نامه مصیبت نامه جواهر الذات وصیت نامه بیسر نامه منطق الطیر بلبل نامه حیدر نامه ... [illegible]

شترنامه مختارنامه ... [illegible]

... رساله ... [illegible] ... رباعیات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و الانعام در حق ولد الله [illegible] ولد الله [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

مجلس در زمان [illegible] که بیرون [illegible] ستاره [illegible] چون بهار جهان [illegible]

[illegible]

علاء الدین [illegible] اسمعیلیه [illegible] علاء الدین [illegible]

تبریز [illegible] دفتر [illegible] شعار اسلام [illegible] طاهر [illegible] شاه [illegible] شمس الدین را

[illegible]

بهاء الدین ولد ... در ایام ... سفر ... به نشابور رسیدند شیخ عطار ... مولانا بهاء الدین ...

... مولانا جلال الدین ... کتاب اسرارنامه ... بمولانا جلال الدین داد ...

[illegible]

... مولانا جلال الدین ...

[illegible]

که با پیر اقسم شمس است عبارت شیخ روی بروم بهائی در شهر قونیه دیدیم و الا اگر مستند بسیت و چه جمیع علمای ادراک کامل

[illegible] ... محمد ... [illegible] ... و الا [illegible]

[illegible] ... و الا ... عرض ... و دانستن علم [illegible] و الا ... [illegible]

[illegible] ... ظاهر است و الا ... [illegible] ... علم ... [illegible]

علم [illegible] ... علم ... [illegible] ... مگر ... [illegible]

[illegible] ... و صحبت ... [illegible] ... اصحاب ... [illegible]

اصحاب گفتند ... [illegible] ... مسلمانان ... [illegible]

[illegible]

و این کتاب تحمل تحریر این همه را ندارد و هر کسی را ذوق دانستن حالات و الا باشد رجوع به رساله ... کند

که جمیع احوال ایشان در آن رساله مندرج است و حالات ... و الا ... مراد ... است ...

... [illegible] ... والعلم عند الله و ان شاء الله [illegible]

شاه شمس الدین [illegible] عم میرزا [illegible] وادی تحصیل مشغول بوده [illegible] احسن [illegible]

در میان عموزادهای [illegible] نامحرمی [illegible] تبریز [illegible]

[illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شمس [illegible]

[illegible] ... روح ... [illegible] ... حیدر الله

[illegible] ... پنهان ... [illegible] ... جان

[illegible]

[illegible]

اگر سر در طلب کعبه وصلت ... عاشق ... مقصود رسیدند ... خانه ... ابرو دست ...

رفتند در وادی که ... نشستند خدا را ... خانه ... تا ...

سلام ... خانه ... کار خانه ... رستند ... طلب ...

دل ... خانه حق ... نشستند ...

[illegible]

... در ... احسان ... روح ...

... شده ... پنهان شده ... می کند

رستن از ... دهر ... روح ... سال ...

چشم ... روشن ... اوصاف ... روح ...

... نشان ... جان ... طلب ...

... که شیخ بود در خواب دید [illegible] درویش [illegible] خود [illegible] میکرد و جمعی روحانیان زمزمه میکنند [illegible]

گفتند این یک بیت سعدی شیرازی است [illegible] ملائکه [illegible] هزار [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] خواجه همام [illegible] شیخ [illegible] از کجا [illegible]

[illegible] شیخ سعدی [illegible] اصفهان [illegible] همام را [illegible] از شیراز [illegible]

[illegible] در میان من و دلدار همام است حجاب

وقت السحر [illegible] وقت آنست که این پرده به یکسو فکنم خواجه همام را [illegible] شیخ سعدی

ذکر ابو محمد مشرف بن مصلح الملقب به شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی قدس الله سره [illegible] شیخ مصلح الدین است

در فضائل و کمالات و حسن سیرت او صاحب کمال [illegible] از صدور [illegible] مستغنی است [illegible]

[illegible]

و در بوستان گوید در اقصای عالم بگشتم بسی بسر بردم ایام با هر کسی تمتع ز هر گوشه‌ای یافتم ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

حکایت کنند که شیخ در اوائل حال در شیراز در بیرون شهر در لب آب رکنی [illegible]

[illegible] زهاد و عباد مشغول [illegible] و سلاطین و صلحا و ارکان به زیارت شیخ رفتندی و طعامها [illegible]

[illegible]

[illegible]

و ابوبکر بن [illegible] مجلس [illegible] و ملاحت و الای [illegible] سعدیه [illegible] الله [illegible] شیخ [illegible] در [illegible]

[illegible] خان [illegible] رسالت [illegible] الاضحی [illegible] در [illegible] علیهم والله اعلم

[illegible]

مملکت جهان [illegible] اتابک [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] گلستان [illegible] الحکمه [illegible]

[illegible]

عاقبت الامر صوفیان [illegible] اما وفات شیخ در [illegible] در

روزگار اتابک محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد [illegible] در تاریخ وفات [illegible] ابوبکر [illegible] سعدی

[illegible] نسخ [illegible]

[illegible]

[illegible] صانع [illegible] چنین [illegible] صورت [illegible]

[illegible] جهان [illegible] خورشید و ماه [illegible]

[illegible] جهان [illegible] خاک [illegible] میوه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که لطف و عذوبت عارف و کرم و لطف و جود و جمال عرفان

و سلوک در فضیلت ظاهر شیخ ... شیخ الشیوخ اوحد الدین

کرمانی ... و الوصول بالجهد تخلص مسکنه فی شیخ اوحد الدین کرمانی از اکابر اولیا

مرید شیخ الاسلام والمسلمین شهاب الدین ابی حفص عمر سهروردی بوده و در کبار رکعت

نماز ... از انجام ختم شد و در سلوک مقام عالی داشته و خلوتیه او ...

شده و این رباعی از اوست اوحد در دل ... کو همت ... که

... که تا چند ز اوراد و طامات ... صاحب

بود و شیخ اوحد الدین کرمانی رباعیات ... اوحدی مراغی ... کمالات ...

نقل ... لشکر ... خان ... [illegible]

... خان رسیده ... [illegible]

... خان

[illegible]

[illegible] سنه [illegible]

[illegible] سنه [illegible] وصول [illegible]

[illegible] سنه [illegible]

[illegible]

و نسب او ... [illegible] ... عدی بن حاتم طی ... خلفای ... اولاد ... است ...

در ... [illegible] ... طالقان ... قلعه ... [illegible] ... عشر و ...

... سلطان ... [illegible] ... الجایتو ... [illegible] ...

... ارغون خان ... چنگیز خان ... هلاکو خان ... ارغون ... [illegible] ...

... [illegible] ... الجایتو ... [illegible] ...

[illegible]

فاصله ... [illegible] ... کتاب ... تاریخ ...

... صبح ... طلوع آفتاب ... [illegible] ...

... سلطان محمد خدابنده ... در سنه تسع عشر و سبعمائه ... [illegible] ...

... سلطانیه ... [illegible] ...

تبریز ... [illegible] ... داشته ... [illegible] ...

[illegible]

که سخن از لفظ عالی آید در سینه که تا می رود بنشیند ولی گر از سینه خیزد نخیزد و تحسین

با که کار جام کفر رحیم [illegible]

[illegible]

سخن العارف محیی الدین [illegible] الشیخ محیی الدین الاعرابی [illegible]

[illegible]

و در نسخ طی الکتبه نیز کرامت خواجه جابر(؟) بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ... بجانب ... نهند

[illegible]

جان بود دیوان الحاجات و خواجه بهاء ام از جمله ... نصیر الدین طوسی ... و ادراک

[illegible]

در کد کار کم ... عالم ... که ... عالم ... ملت

... طارم ... سرور عالم ... عالم ... و ... جمله

... سرور ... سرور ... کلام ... حمد

که تحریر [illegible] حقایق بیرون [illegible] ممالک [illegible] تمهید [illegible]

[illegible] رساله [illegible] نسخه [illegible]

[illegible]

عبدالله بن معاویه [illegible] بن عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب [illegible] معاویه [illegible]

[illegible]

ملقب به ... بابا رتن ... صحبت ... المصطفی صلی الله علیه و سلم را دریافته و بعضی گویند ...

علیه السلام ... بابا رتن ... اورده اند ... شیخ رضی الملة والدین علی لالا

[illegible]

محمد تاریخ مبارک جستم ز رافق قوال الکاس خلد بلکه والدور امستر او سیگ حواله بحمد الله در عشق تضیع وقت از آن مستزاد صبر و ... لیست نور کند حالی

[illegible]

در مجلس ... و عبدالله ابن جعفر صاحب ... به رفق ... که شنیده ... [illegible] ... معاویه ... معاویه

تا ... [illegible] ... ابن بسر ... معاویه ... معاویه ... [illegible] ... حسن ... معاویه

علیه السلام ... [illegible] ... الحسین ... [illegible] ... معاویه ... عبدالملک ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ...

در ایران همیشه ملوک اطراف که هر یک را ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بالعلا ... [illegible]

در کار ... [illegible] ... از آن ملک

السلطان [illegible] محمد [illegible]

[illegible] و مملکت [illegible]

[illegible]

[illegible]

تحریر فی [illegible] سنه ست و ثلاث و ثلاثین و سبعمائه [illegible]

وچنانکه ... فرستاده مر ... لطیف صنیع و حکیم ...

اصل ... سخن ... است و سخن معقول بود ولیکن

دلائل ... در ... معاشرت کرده است و

... کتاب ... سخن ... و ظرافت ... دلائل ...

از آن کتاب است که ... اشتباه ...

جهان ... علوم ...

... عشق ... رفت

... نشاط ... سبزه ... میان باغ ...

... شقایق ... خزانه ... افلاک ...

... سلسلات ...

... زبان ... کتاب ...

... اعلام ... ملامت ...

... قادر ... لطافت ...

... ذکر ... علاج ...

... صنایع ... و ...

[illegible]

خواجه [illegible] نیست [illegible]

[illegible] نیست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حالا [illegible]

که خلفای اسمعیلیه جد المعز منسوب به امام اسمعیل بن امام محمد جعفر صادق علیه السلام میباشند و بعد از امام جعفر علیه السلام اسمعیل را امام میدانستند و ذکر اولاد ایشان میکنیم

[illegible]

کفار هند که امیر خسرو قائم مقام پدر شد و به [illegible] گشت و در ملازمت سلطان [illegible]

و در مدح سلطان محمد تغلق قصاید غرا [illegible] تا عالم [illegible] امیر [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

شیخ الاسلام [illegible] شیخ العارفین [illegible] رحمة الله علیه [illegible]

بالامیر خسرو صحبت [illegible] و خسرو در حق شیخ سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] خان [illegible] خواجه [illegible] الله [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] خان [illegible]

[illegible] خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

خوانش و وصل وصالت نشد [illegible] حالی [illegible] حسن و ملیح حالت [illegible] در ماتم

سلطان [illegible] قرن الکمال [illegible] کشته [illegible] جان [illegible] خورشید [illegible]

گر [illegible] بیست [illegible] محمد [illegible] ولی [illegible]

[illegible]

یک چون خورشید [illegible] سر انجام [illegible] سبزه [illegible]

در کشند بار سر کند ز جمال و طلعت صبح [illegible] بار [illegible]

[illegible]

که کرده ام ... [illegible] ... خود ... اشعار

[illegible] ... لیکن ... هزار [illegible]

خمسه ... [illegible] ... و خمسه [illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

[illegible] ... و دیوان [illegible]

[illegible] خمسه خسرو [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

عمارات ساختہ و حوض خاص مسجد معمور [illegible] مجالس دانشمند و [illegible] اوقات عمر [illegible]

[illegible] عشق و صحابہ [illegible] حق [illegible] دربار [illegible] الدین

کرت [illegible] کبیر [illegible] محمد کرت [illegible] محمد کرت [illegible]

[illegible] محمد تغلق [illegible] کہ محمد کرت و شیخ [illegible]

امیر خسرو کبیر میر خسرو خسرو ملک سخن [illegible] محیط فضل [illegible] کمال [illegible]

[illegible] نظم [illegible] تاریخ [illegible]

خیال [illegible] تاریخ [illegible]

ذکر ملک الکلام [illegible] شیخ نظام الاولیا [illegible]

[illegible] امیر خسرو [illegible]

[illegible]

مسافران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در رساله [illegible]

[illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و قصاید [illegible]

[illegible]

ای وصل تو بنیاد الست · دل را زین مرزبان [illegible] نور وجود [illegible] الست

مرزبان [illegible] ملک [illegible] خاک [illegible] شهید

[illegible]

به استحسان و اعتقاد تمام [illegible] ارادت [illegible] لشکر [illegible] قیامی [illegible] خاست از جانب [illegible] سروران [illegible]

[illegible] بحضور [illegible] رسول الله [illegible] ارحام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نوشته ام [illegible]

[illegible]

[illegible]

در میان [illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولیعهد سلطان محمد [illegible]

[illegible]

و حال آنکه شیخ [illegible] نوشته بود [illegible] الصلوة [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible]

لازم آمد که این خاندان کرفت حکم را ربانی
ولد خاوران تا در باختر رخ خورشید لمعه و مهر نور گویند
که خواجه سلمان شعر در مجلس سلطان اویس سلطان ...
بنور حسن سعادت ... بیرون آمد ... فرا...
... با شمع مالک ... و بیرون ... و لاد ... خانه
... ز صاحب قرانی ... را طلب داشته
خواجه سلمان این سلطان فرستاد شمع ...
... سلمان دو ... این ... که این را طلبید
... روزی ... سلطان ... این بیت
... زخواجه ... و ... صبر ...
این ... است و ... بخشید ...
و فضل ... حواله سلمان
در ... خواجه جمال الدین محمد ... این بیت
این قصیده ... الصدریه
شب ... نکته ... در ...

شاه شجاع رجوع کرد و لوای ملک گرفت
کور کرده و خواجه شیراز علیه الرحمه
دل منه بر دنیی و اسباب او / زانکه از وی کس وفاداری ندید
کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد / کس رطب بی خار ازین بستان نچید
هر به ایامی چراغی بر فروخت / چون تمام افروخت بادش در دمید
بی تکلف هر که دل بر وی نهاد / چون بدیدی خصم خود می پرورید
شاه غازی خسرو گیتی ستان / آنکه از شمشیر او خون می چکید
گه به یک حمله سپاهی می شکست / گه به هویی قلب گاهی می درید
سروران را بی سبب می کرد حبس / گردنان را بی خطر سر می برید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق / چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو / میل در چشم جهان بینش کشید

و در ساوه مرد محتشم بوده و خاندان او در آن ولایت [illegible] و پدرش خواجه علاء الدین محمد ساوجی مرد
فاضل بوده و خواجه سلمان را پیر در علم سیاق وقوف تمام بوده و فضایل او مشهور است و به تخصیص در علم شعر [illegible] شیخ علاء الدوله سمنانی [illegible]
سمنانی و شعر سلمان که هیچ جانبی [illegible] اشعار و قصاید او [illegible] خواجه سلمان [illegible]
[illegible] دلشاد خاتون [illegible] امیر شیخ حسن [illegible] سعادت [illegible] خواجه سلمان [illegible]

[illegible]

خدایی [illegible] سلطان [illegible] بالا و نعمای رزاق و اهب [illegible]

[illegible] الله [illegible] یاران [illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه [illegible] جناب [illegible] سید [illegible] و کلمات سلطان [illegible] سید [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] و [illegible] و صلح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] جان [illegible]

رفعت کاخ جهانبانیش [illegible] سپهر دارد و رواق صولتش ز ترویج ریاحین [illegible] سپهر [illegible] فلک را

همایون [illegible] چراغ اختر طالعش [illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ساالها ... بیان ... لعل ... و در ... میراث ... کاه ملوک ... [illegible]

ملک ... و زوال ملک ایشان ... صاحب تاریخ ... [illegible]

[illegible]

بعد الکرانه صیت کرم و اراده جمال و فضل کمال ادب عرصه

لطافت را نشر ساحت و لمر رقم تا ز سخن و تقاضای جوابی

لو کشف منشی ازل منشور عزلک الدولت و جری بعد محل

بار ... جالب مالک ... بر جانب شغل ... و ارسال

خواسته المرزبان فانی بر صحایف ... دور ... ملت

این عبد ... نزد املاک ... روز

شهرستان ... فرستم ... چند روز

با طرف فرستم الا ... مخدوم ...

شمار ... دار ... فرستم اعلام

خواجه ... خواجه ... دار ... او

[illegible]

میان اهل سنت ... [illegible] ... عشق ... است ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible]

تمام ... رعایا ... مروت ... از ... ظلم ... قانونها که در زمان ... از برکتهای او است

که هیچ کس ... در زمان ... شیخ ... العالمین

[illegible]

مجالس ... گفت ... ملک ... این ... ظالم ... بهتر ... بخشیدم ... [illegible]

امیر تیمور گورکان ... [illegible] ... عالم

... الدوله که ملک خراسان را از سلطان سنجر [illegible] هشتاد [illegible] مصلحت [illegible] یافت

در [illegible] سلطان سنجر اسیر [illegible] بعد [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] طغان خان [illegible] طعام [illegible] ملک [illegible] سلطان سنجر ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] هشتاد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] مصر [illegible] داشت و [illegible] ملک خراسان [illegible]

مصلحت [illegible] خراسان [illegible] سال [illegible]

[illegible]

مار و هوس صحبت جان آرزو دارد ورنه عوض ابر آله تشنه خمار است مست آن لعل بی‌مهر سحابه تنها

افسون دل از خرابات صفا ز کست شد در دو رکس حسن از رخ دلبر خنجر ز غمزه حسرت و لالای سر دار است

تب صبح کار لب و بخانه بادشه بر کلاه مست قدح ز ربع ابهام بار کست تا صبر کلا در کج مابک محبت است

بجور زار است بر لب آن زنار کست ولی حال من لا دوست ای شمع ایرانی تو کمی ماماه تو را که خوانده است

فتنه ای دامنت بالعجبا جان خوانده است جنان در ماشی امراء حسن صورت ملک حرم شد زحمت رایگان کار است اصحور دار

خوانده است بحو بغشان ما کی بیچو جانان دلفروز شد خوش تیر از جان انس کشت الحی خوانده است خواهد فردوس تا لز

چهره جانان نقاش است درد ملک بی‌روح بخت صمیمی خوانده است در وفا بنیاد در رضا فرد است حسن زکار ام

لطف و خمار حسن خوانده است رونق هیلان زشت رسد سکرانه شهوار سر و خورشید ملک خوانده است جوک کسی

در زم سافر گوهر حسن وقت شد که صد رخ حسن جولان در بستان خوانده است که حسن جمله خوبان مهده حسن لب لش

مادب دلبر این وحشت خوبان خوانده است از آن صلح عهد عالم دلها ست در لب صحیح نماید حیوان خوانده است

حسب سلیمان با نگه جان بر حسکم رحمت صد سلیمانی بر رنگ سلیمان خوانده است کو کسی که دل من شد نامحرم دل ملک اوست

تا مهیان ما کمال محمد لین خوانده است در این الکلام تیر حسن الیه فردوس و رستاخیز صاحب رای و جور کف رو

نجر السیر آنکه حق و همین لب ادب دست صلت حسن صاحب فضل ملک نکو خلق با طبیعت که رکست دور اولکار ولای

سلطان محمد عظیم ابنه مرتضی و ابو العلاء المدر فروزنده صاحب عطا خراسان ابله نیر الکرم خراجات از کوه و دل

انیر حسن الدین نیر حسن محمود ... ادب و در صفات حسن کمال الله و فضل اسحق امیر شمس الملک الرد صفات مستد

ملک و ملکوت را طلب ... [illegible] ... آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سفره خورشید

[illegible] روز ... حلاوت

[illegible] ... حلقه ... مار

[illegible] در ... حال ... صورت تمام

در سنه ... گفت حکایت کنند که خواجه ناصر وقتی به ... بیت الله الحرام

در دار السلام بغداد رسید و اراده ملاقات سلمان ... تا او را ... سلمان در بار ... بغداد

در بار الهی ... و جمیع ... ناصر خواجه را ... سلام ... خواجه سلمان ... نیز

کرد ... سلمان او را امتحان ... گفت دجله را ... رفتار ...

ناصر گفت ... سلمان ...

... گرفت و ... خواجه ناصر ...

و ناصر ... سلمان ...

بجز این سر که درین بند او خاک وطن است

صد پرسش بیع همسن طوطی روح تو اسیر ره نشیمن باشد شهر

همسن شده زینت قفس تصویر بال دگر این حیله چه حاصل

در دلدار این لازمه که ما هر کس همچو جلد لنگ الا فقاد در حسن

جهد تن تا همه سیاه گوهر زینت کز آسمان تو بهشت زمین

کار در راه تو چو طاوس تنگ کس شتر از این بیابان

تو همه بسته از تن جد تو جهد و حسن سوز دم از

آن تن که صد تصور جو در جاه مال عیب کردم که لعلها

کس قفس این همه از طلب سبد تن در بدر ره امری کردم لعلها

در صدف تو بسته تن صفا دیده چو که که در لعل

سبک سرای صد و بیدی پیشه که از شست قرار نکردم لعل

رو بهار این همه که بیم تن بیم این نه تن دست که کی کام این

حوالی سبز رنگ که رنگ نکرد هر دو ملک راه رو بال کنن

رضای ما دست که بار مضیق تن حجر لب کرد

محو سلاح حیات سر ان باد صبور حسن دل ستاره ناو

برخوان میر محمد طاهر ... شمس الدین امیر محمود ... ولادم جفای فلک ...

خس ... صراحی ... جان همچو ... پیاله ...

... جفای فلک ...

... شمس الدین ... محمد ...

[illegible]

[illegible]

تا آن مالک رقاب [illegible] تصرف [illegible] و دولت یافته [illegible] سعدخان و خواجه شاه‌ولی محمد [illegible] در الکای [illegible] عبدالرزاق [illegible]

و بسر [illegible] به خواجه [illegible] و ماه [illegible] و [illegible] در تصرف [illegible]

در ماه صفر [illegible] خواجه عبدالحق [illegible] عبدالرزاق [illegible]

در [illegible] عبدالرزاق [illegible] فانون [illegible]

[illegible]

[illegible]

بجهت تحصیل این خواجه حسن ... امیر یحیی ... خواجه عبد الله

که اخیر اینان گشت دانشمند ... و پسر خود خواجه ... گشت

والله الاصغر ... الصباح در بیرون ...

برادر ... نام خود ... عبد الرزاق ... خواجه

و ملک خراسان تا سرحد شیراز و جماعت که امیر [illegible] خواجه مسعود [illegible] و بعد [illegible]

[illegible] محمد [illegible] تیمور [illegible] حکومت [illegible] خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه مسعود [illegible]

[illegible]

[illegible]

عبدالرزاق بیک ... [illegible]

[illegible]

ده نفیسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ماه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] سنه [illegible]

[illegible] محمد [illegible] تاریخ [illegible]

و با ... [illegible] ... که هر سال ... [illegible] ... و بعد از آن ... در سبزوار ... [illegible]

مسجد جامع سبزوار ... [illegible] ... در میان مسجد جامع ... [illegible] ... در اکثر بلاد خراسان ... [illegible] ... حکومت ... [illegible]

... [illegible] ... پهلوان حیدر قصاب ... در قلعه سبزوار ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

کرده ... [illegible] ... تسع و خمسین و سبعمائه میر یحیی ... [illegible] ... ماه ... [illegible]

... [illegible] ... پهلوان حیدر قصاب ... [illegible] ... امیر یحیی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... اختیار ... [illegible]

[illegible] سکه بنام [illegible] حسن [illegible] چهار ماه [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] شروع [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible] حسن [illegible] قهستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به عبادت مشغول بود ابوالبرکات فقیه وقت ترمد ... طایفه

از خدا امیر شمس الدین ترکان بخیر دلگیر ملک ... بردن روز در آن ... نیز

از جانب ... الدوله ... ... ملک ... او

به اصفهان رفت و در زمان ... ... امیر ... استقلال

... ... امیر و ... ابوالحسن ... سپاه او

حالی فرستاد امیر ... ... خواجه ... الملک

خبر ... امیر نصرالله ... ... در ... ...

پهلوان ... الدوله ... ... بیرون ... اصفهان طلب ...

و ... نصرالله ... ... فرصت ... به اتفاق ...

سلطان ... ... امیر ... ... الاولاده

[illegible]

... ...

و نجم الدین ملک ... ...

و مثالی که خواجه عبید در حق جهان خاتون نوشته وزیر او جهان تهنیت وفات پدر المعتمد فتحی ...

در کسی فراغ دیگر را نخواهد ... جهان ملک ... و خواجه سلمان در حق عبید ...

[illegible]

... قرض ... قرض ... و قرض ... قرض

... خواجه ... که جهان ... قرض که خواجه ... عبید

از سنا ما و الاربعین و ثمانمائه ... الاصفهانی ... خوزستان در شهور ثمان و ثمانین و ثمانمایه به شهادت

فایز گشت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و جمله ... اشعار ... [illegible]

دم از رو بسته اسلام که بر لازم است از

خود صاحب شقاوت که بر انجام است

تا چه صحبت سعادت که بر آن او آغاز

بی نیازی نه بر دهر خدای تو بده

سالکان بلند خلق خدای تو به ساز

از ره لطف دل حضرت سجاره عبید

بی زوال کرم عام تو سجاره نواز

اما شاه الو المستحق کرم ملکوت است و

لطیف طبع تو بعالم فارس بود

و شیراز سبز زیرکی دانش باد

سعادتمند و صاحب شعر بعضی مزمند از آن

تربیت لطیف و فضلا و شعرا را

مدام دانسته و او لمیراث محمد است

و در عهد حکومت عاملان او در آن حکومت

فارس نیز رساله نیز را ملک ملوک الخلاص

[illegible]

مسکین حلوا ... قرض ... ملکم ... مسکینم ... حاجی قرض و به جلال ...

... الجلال ... بالله ... عبید ... این ... علوم ...

... عبید ... قرض ...

[illegible]

عبید ... کتاب ... حاجی قرض ... ملال ... اوقات

مسکین ... عبید ... شبهای ... حاجی ...

گفتم ... بار ... دل ... بار ... ای ...

این پسر قرابت والا در ترتیب او قصیده بکن و الله ابراهیم برو بخشید که این مال سلام صرف اقلام ... سازد و از

کسب تصانیف احوال ایشان نقل ... سید ... نمود و داشت ... ایشان احوال ... که این سلطان سنجر ... مرادان

سید جلال ... شرح ... و ... تصانیف بسیار است و ترجمه ... سکنه

و فضلا ... صحیفه ... است بار ایشان گو شکسته فضایل حسین

در حسب ... الله ... در ... و حقیقی ... سعید

از جمله صاحب ... حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین ... العالمین

علی ابن ابی طالب علیه التحیة والسلام است ... مثل ... او ... گفته ... صاحب ... او

... است امام ... و المجانس ... حسابکم ... کل شیء ... جمله ... الوف

[illegible]

سیم شیخ ولد البیانی سحبانیه که بسیار عالمست بمانی نسبت

که حالی گرفته نمی‌شود که زیب بزرگست و بعد از آن المسمی فارس

بر حال سید مرد خواجه جان شیرازی که بسیر جوان عقل سلیم شاهی

رسیده بعضی ملک فارس از دولت بحث باب هست عجولی و دولت

بخشش که کرسی عدالت را و بعد از آن بخشش والا

دوم نقاوه ابدال شیخ امان الله است که انجاب در او اسباب و

مجمع لوامع ثانیه خواجه قاضی فاضل اصیل ملت و دین است که فاضل

بلوغ المسان نزد او بیان ذکر خواجه قاضی اصیل هست در تصنیف

نیز شیخ علاء الدین شاه نهان دیگر که خواجه حاجی قوام در بابست

که او به خوش خوش حاتم صلاح در دولت زیب خوش مکرر کسند تستند

خیال وقایع حمله را بیاری از ... سید جلال الدین عضد

سید شیخ المذنب است وفات ... الجحت اصلی از دارالله

... است و در آن سید عضد ... سید محمد ... در آنجا

نیز سید ... کتاب سعوالست ... سید ابن اهل نسبت است

گفتند که بسیر عضد نیز که حال با کمال ... تمام

اگر شاهان [illegible] شرف اگر [illegible] جهان هر که [illegible] اگر دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملت و دین [illegible] الجهان دارا

[illegible] محمود میان [illegible] ادوار زمان اگر چه [illegible]

[illegible] بالله [illegible] شاه [illegible] شجاع [illegible]

والعاقبه سلطان السلاطین [illegible] ابو الفوارس [illegible] شاه شجاع که [illegible]

[illegible] تاج منصور [illegible] جهان [illegible] که [illegible]

سلطان السلاطین [illegible]

کفیتم ز تسلیم و [illegible]

[illegible]

ظاهراً تا بخشید چراغ روان ما ... در دولت ... قصر و ...

صبا ... جان ...

...

نشد فضلت و محبت بهار حق

...

جنید لزد جمله بعد الدو ... کار کانست ... طالع

... ملت بهترین و منصب جنید خانی و شعرا ولدان ...

...

[illegible]

و از لسان الغیب [illegible] رساله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بخارا نهر [illegible] بخشنم سمرقند و بخارا را خواجه گفت که لذت بخشندگی بهشت [illegible] امیر تیمور [illegible] آمد و او را انعام بسیار نمود اما سلطان الحمد

که [illegible] الصدق سلطان احمد جلایر [illegible] بعد [illegible] دار الخلافه [illegible] و ملک [illegible] حسین [illegible] الصدق

[illegible] فارسی [illegible] دعوی [illegible]

ولی [illegible] زیارت [illegible] سعادت [illegible] و در علم [illegible] نسخه [illegible]

[illegible]

[illegible] باریدم [illegible] میان باریدم [illegible] در [illegible] و عمان باریدم

در [illegible] زمین [illegible] باریدم [illegible] ممالک [illegible]

شهر [illegible] و در [illegible] اسلامبول شهری [illegible] زبیده خاتون که حلیلهٔ هارون الرشید ایدی و دختر ابو جعفر منصور

[illegible]

در ملک عجم [illegible] زبان [illegible] جان [illegible] اشعار [illegible] کمال الدین خجندی

تبریزده [illegible] حاجی [illegible] خواجه [illegible] جهان [illegible]

[illegible] روان [illegible] زبیده خاتون ملکه [illegible] هارون الرشید [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] هارون الرشید خیرات [illegible] کعبه [illegible] راه کعبه و بادیه حجاز [illegible] خصوص [illegible]

[illegible]

کشمیر [illegible] ... از بالای بام کفت

[illegible]

سلوک و کمال سخنهای ... [illegible]

و از آن [illegible] در عراق و ادربایجان [illegible]

[illegible] ... ما در محبت تا دم جان نازنینم در عشق تو بهر دو جهان نازنینم

بود و آن در طلب [illegible] ما در طلب [illegible] نازنینم [illegible] شمع آتش عشق تو

و المنة [illegible] جان [illegible] نازنینم [illegible] ما تا ابد [illegible]

دولت همین جالها بسنده که در آمدن ابراز حضرت ناخن سلو تقریر حضرت رب العالمین که با به

پیدا گشت در استار والای دریای بهای بی وخاک از خشنها بار تحق چون اختیار نام که ام دیدیم که استار والای

را کرده از فضل و کرم ... خالص ... تمام ...

ساند ... از ... الهی ابر حضرت ... از ایران

... و معلوم ... باز ماندم

یکبار دیگر ... که ... جالها بیس

... بر ... حال

خاک ... لبر مرد را ... ما ...

... با بر که که بهای ازین ... والای ... المعنی

دریای از فلک ... کار زمین ... با اینهمه صد هزار ... میوز

که زین برتر ... حضرت ... فضل ... تسبیح ازین

... در ... بیار در ... بسم ...

رای ... چون ... کفت ... در ایشان ... در مرد ...

لله الحمد ... الحمد ... در ... حضرت ... در ...

[illegible]

طالع صبح [illegible] در باب صبح طالع از آن جمله

عالم ربانی [illegible] کرده است

[illegible]

تا ج و رانی که سلاطین ... [illegible] ... ساختند ... از دیار مشرق بمصر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و آقا و میرزه و امرا و اعیان ... امیر زاده ... خان ... امیر ... امیر ... [illegible]

[illegible]

عالم آرا ... [illegible] ... و امیر ... [illegible]

روزگار ... [illegible] ... مشغول بوده ... [illegible]

[illegible]

که عقلا ... [illegible] ... نمیکنند ... [illegible]

با مرحمت ... [illegible]

[illegible] جهان [illegible] مانند ذره [illegible] جهانی مدار است [illegible]

[illegible] دوران [illegible]

[illegible] ائمه معصومین علیهم السلام [illegible] اولاد [illegible] سلام [illegible] صاحب دولت [illegible] شاه اولیا [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] احتمال [illegible] جمع [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] لله الذی [illegible] المحتجب [illegible] الصفات [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] چهار [illegible]

[illegible] سلطان و [illegible] و الکان و [illegible] شاهرخ بهادر سلطان و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

و بعد [illegible] و در [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] جمعیت [illegible]

مجمع فضلا [illegible] از [illegible] قصد [illegible] و بعد [illegible] این تاریخ را

[illegible]

[illegible]

که بالله التوفیق ... این کتاب ... در زمان ... که این ... قتلغ ... از صد ... علم

حاضر کنند و در همان مجالس خبر از امیر تیمور گورکان ... تمام ... قصه ... ربال ...

کسی که اجازت ... ایشان را ... قوم ... خان ... و این ... در مجالس طوطیت ...

بسیار واقع شده ... صاحبقران ...

[illegible]

بقصه ... صاحبقران ... در اکثر بلاد ربع مسکون سلطنت ... سلطان ... ترکستان

... سلطان المعظم ... تمام ... در مجالس ... قصه ...

و لقول امیر مشرب ... [illegible] ... والصالحی ... [illegible]

... [illegible] ... حالات ... قصیده ... [illegible]

... [illegible] ... قصیده و ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از جمله بزرگان روزگار که اکنون نیز قیام است و [illegible] الاعلام [illegible]

شیخ الاسلام ملا محمد [illegible] علم و فضل [illegible] و الیوم در خاندان ایشان [illegible]

[illegible]

حکم [illegible] در روزگار [illegible] شیخ الاسلام [illegible] فتح کند که [illegible]

[illegible]

و [illegible] کسانی که از [illegible]

لاف [illegible] ... بیم حکمت [illegible] یا حبیب [illegible] ... الاعتبار

و [illegible] ... حد انکه [illegible] ... اقتدار

وصحف [illegible] ... تا که [illegible] ... رسید [illegible]

[illegible] ... و [illegible] ... لکار [illegible]

[illegible] چنانکه خواجه رشید [illegible] ... رسید

ترک [illegible] ... ترکستان [illegible] ... خند

و [illegible] ... امیر کبیر [illegible] ... صاحب [illegible]

[illegible] ... و [illegible] ... تحسین

[illegible] ... امیر تیمور [illegible] ... و [illegible]

[illegible] ... امیر کبیر [illegible] ... شد

وبهمقته [illegible] ... فی تاریخ [illegible] ... سنه خمس وتسعین وسبعمائه

[illegible]

سید اسحاق [illegible] در زمان [illegible]

فرمان [illegible] دیگر [illegible] حکایت کنند

که سید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مبارک بلاد قدم رجال الله و مهبط اسرار [illegible] رسید جهان [illegible] در این شهر [illegible] و در [illegible]

ظاهر هم در سیستان و باطنم در کوه صاف صوفیان [illegible] احمد [illegible] و [illegible]

صحبت [illegible] یافته و [illegible] شیخ ابو عبدالله [illegible] احمد [illegible] امیر [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

این مصرع از نظم از مطلعه منیر در است سر دفتر رکاه و نکات بسیار لطیف در این باب دارد والله از ولایع فرید او وقت

منکر بلند سر و محو طالع خود جمت الهی خالی منافی و ماتر لو الصوب من السمر گشت گردد که مسجد والاعلی ... او

[illegible]

کتاب معارف حسب نسب اکبر سلسله صاحب رسالم لطف ... علاء الدوله والدین ... از ایکان ...

سادات حسینی ابو قاضی امام خواص لوصال الدین ... علمای اصفهان است بسعی قوم ... سلم ...

ساخت و حکم نمنهد کوه و لمری ... القبار ... جد نور ... خواجه ... فصل ... والد فریاد

بساط ... شاهرخ لان ... امام ملک ... سنجاه ... ضایع ... ملک ...

نیکو نیکو شنیده‌ایم و صاحب حسن الخلق را باعتقاد اینکه این شنیده‌ایم رو دارد

سید دانشمند مدرس سبع و عشر در تمامی ابواب آن شایع سلطان

آنست با جماعت فوق سلیقه و تربیت نامتناهی بحسب مساعد

دولت سنی وثوق آنست و در عالم موجود بیکی در اقطار

زمان عالم او با فنون [illegible] بما [illegible] اوست اماکن الله

بصیرت [illegible] [illegible] [illegible]

و بنا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

خاص و [illegible] با صبر و [illegible] [illegible]

در عساکر طلوع مدت شاهی [illegible] [illegible] تمامی [illegible]

از زینت ملک دانشمند و [illegible] اوصاف [illegible] [illegible] الله

که سلطان صاحب دولت هم الله تعالی بحسب [illegible] [illegible]

هر که شاه [illegible] [illegible] [illegible] تمامی طاعت و پاکی طینت و

از خلق و مرضیه او الهام [illegible] سلو [illegible] [illegible] [illegible]

تمام ملا ولایتی در خراسان کم یافت می‌شود و این حکایت لذاذ

کنار گلستان تنبیه می‌کرد شبی گبر روزی بسیار لا

بغداد را گشتم بهر حج خوان خاصه دیر قصه علم

به سر و صلح لبنان در کف ارشاد در بازار تنها

می‌خرامید و چشم می‌دید هر جا که مسکنی را حاکم

می‌ستاد مرشد زمان جوانمردی کرد که تمام کوی

که پیچید زلف های عارضش رنگ خاک قدمش کلاه عشق فام

روزی دیگر که قافله روان گشت لولا دیدم در میان قافله العیان

باب زجواهر دریا که در دستار مرصع زر بهایی طلا رنگ

می‌رفت از خرامید نشسته کلاه کج طرح سرانگشت ... لذا

در حال سروان نسیب با کمال گشت با معشوق و در آن لکه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

است که [illegible] چهار هزار بیت [illegible] در باب محبت [illegible] در عالم [illegible] صاحب عبد القادر

مراغی در علم ادوار و موسیقی و رسم [illegible] در خوانندگی و استاد [illegible] در خط [illegible] و مهدی

و صحابی و مولانا خلیل مصور که [illegible] والله اعلم بالصواب

مولانا [illegible] مسند [illegible] که از جمله مریدان شیخ سعد الدین حموی است و علاوه

او [illegible] است [illegible] محی الدین [illegible] سالها

[illegible] است و شرح [illegible] است [illegible] تو

[illegible] در کوی تو [illegible] تو [illegible]

[illegible] تا [illegible] گلستان تو [illegible]

با هر [illegible] جور و جفای تو [illegible] تو [illegible]

[illegible] در فراق تو [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] شیخ سعدی شیرازی است و [illegible]

[illegible] است [illegible]

و [illegible] حکایات [illegible] کتاب [illegible]

گفت عمر گذرد و کسی را می‌خواهم و می‌بینم چو ما را دیده به بیند جمال تو دلا که از خود کند آفتاب و ماه

خلیفه گفت که شیخ [illegible] گفت مرا با حکمی [illegible] که با [illegible]

[illegible] و مبتدا [illegible] خلیفه [illegible] احاضر [illegible] و او را در حباله

نکاح تو در [illegible] گفت [illegible] می‌خواهم که لطیفه طبعی [illegible]

خلیفه گفت خواهی تو او را [illegible] گفت [illegible] و مجلس [illegible]

گرفته [illegible] حضور [illegible] احساس [illegible]

حالة [illegible] گفت مرا [illegible] خلیفه [illegible]

به لباس [illegible] مجلس [illegible] خاص و [illegible]

[illegible]

و اگر انکار [illegible] شیخ صدر الدین [illegible]

[illegible]

رفیقه ملازم ... تا الله دیگر ... دادم که فقیر گفت

شیخ ... گفت ... از ... حال ...

گفت ...

... جمال ...

... بیستم ...

عاشق ... نفسی ...

گفت ... خبر ...

... صحبت ...

... نفس ...

... عاشق ...

... بیستم ...

... حضرت ...

[illegible]

شب در جوار مسجد حرام ... صباح که وداع خانه کعبه دیدم از کنار ...

جوان ... نفس ... حالی ... محمد ... گفت ... عاشقان ...

معشوق ... محبوب ...

... گفت ... محمد ...

... صورت ... گفت ...

... گفت ...

و در نهایت [illegible] از [illegible] بیرون [illegible] در [illegible] گشت

[illegible]

و سعید [illegible] صادق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

و [illegible] [illegible]

[illegible]

رسیدی بسعد کشتی ماشته از ارکان و امرا ارکان باب تحقیق مرید او رسید بر ماند الحق حروف انبار

مبالا که از حال فرار اتفاق کنیز اجماع سید کم او و امرا و ارکان در این قصه سید مخصوص کفر قبول

[illegible]

گفت [illegible] است شاه [illegible] بیت [illegible] و سمع کوتاه [illegible] نکر

بر طبیعت فکر مردان [illegible] سید لودی بیت تحقیق [illegible] حال [illegible] خاص خند

و عزیمت طرف [illegible] و سمرقند و چندگاه در آن دیار مرجع خاص و عام [illegible]

رجوع کرد و چند وقت دیگر [illegible] اشعار [illegible] فارسی [illegible]

[illegible]

[illegible] شیوه [illegible] زین حرم [illegible]

شد سیاه رگ و ناخن   از جمله شاعران خوش گو است و غزل را نیکو می‌گوید بعهد

سلطان خلیل بیگ میرزا بوده و به مجلس ایشان رفته و کو ... مصاحب بود و لطف حضرت تخلص میکرد و

خواجه عصمت الله بخاری قابلیت ذهن او مشاهده کرده و گفت حضرت الملک ... ازین تخلص و بساطی

تخلص کرد و ازین اولاد است و او معتقد خواجه عصمت و شاگرد شیخ کمال خجندی است و این غزل کمال را جواب گفته

بساطی لبت ... ستی روان باشد سر ... دل ما ... چراغ زر

دل ما ... تخلص در رویت شیخ کمال بساطی را کمال ... در مر ... گو ... جوان

مردم ... در مرتبه ... نستی گو ... شیخ را ... ولی ... تحقیق ... می شد

خواجه ... جادو ... و این غزل او ... به جد و ... جهان

صبا ... ته لب ... عجب ... چشم ... لاله

می بارم ... از دهان ... تم ... لعل ... از ... ابرو

مر تحت ... با ... نا ... لعل ... بساطی ... لاله

نقاب ... منجلی ... حات ... گو ... ته ... رحمت ... مجلس ... را

هیچ ... دل ... و چشمان تو لاله ... مستند ... که ... بیک ... ما و شام ... اوست ... حضرت

تلو ... ولد ... بعد ... صاحب ... خجند ... طبع

خوانده ... سلطان ... لذا ... ابر ... دولت ... جمع ... از ... ایران ... و ... عیان ... ناز

و شعر نیکو دارد بسیار گفته و نستعلیق را خوب می‌نوشت حکایت کنند که چون خواجه یوسف امیر کمانی در این روزگار خود

برداشت و دور کردند که به بعضی قطعه نستعلیق او را به خراسان بردند و امیر خسرو او را حکم ها کرد مصاحب

سلطان ابراهیم چند بر او شیراز فرستاده که بایسنغر میرزا خواجه یوسف را طلبید صالح ... الامر صدر مرد

دیار فرستاد که او را بایسنغر میرزا بطلبد و فرستاد بایسنغر میرزا این امر را حواله او فرستاد مولانا خود منسوب

...

مولانا یوسف امیر شاهی سبزواری و مولانا کاتبی و مولانا امیر ترابی و ... و اقتباع او ... از

سمرقند طوایف ... لاهور ... استرآباد و جرجان و دهستان و ... و ... و خیار و ...

و کاشان و فارس ... و شعرا ... که اشعار ... امیر شاهی سبزواری ... در این رباعی

فانی گفته: در ماتم تو ... لاله ... ... قبای ... ...

مملکت شادمان جوان زین دری کرد رسید مملکت مشوش مجهد و از بخت سرنگار داغ جهان رسید که جادو دستی دیگری زد سلطان

بخت سبزه بگشاید کیمیای درخشنده مراد طلب لذت معتبر روز را سپهر ملازم دبیر کار حکم صدای او

[illegible]

کوه وجاه فضلا [illegible] یافتند و میکشند از آنجا که [illegible] سید [illegible]

[illegible] و کارخانه [illegible] در راه است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیاه [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] قوم [illegible] گرفتند

[illegible] سمرقند [illegible]

جلوس [illegible] قدم [illegible] امیر [illegible]

[illegible]

وطاهر امرا [illegible] عالم [illegible] و فاضل [illegible] در عالم [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] درجه علما [illegible] علم [illegible] مدرسه [illegible]

[illegible]

[illegible]

میان [illegible] اولاد [illegible] بعد از وفات [illegible]

در ایام فراق این ضعیف که ... [illegible] ... تا ... [illegible] ... نشان کو

در ... [illegible] ... خود ... [illegible]

... [illegible] ... مردم ... [illegible]

... [illegible] ... دل ... [illegible]

[illegible]

که از مداح سلطان ... [illegible] ... قصیده در مدح

الحضرت ... [illegible] ... و مولانا ... [illegible] ... فضلا ... [illegible]

شعرا ... در عهد ... [illegible] ... مولانا ... و مولانا حیاتی و مولانا رونقی و خواجه رستم خوریانی

و در این تاریخ که بیرون شهر قندهار بیر را القصه رسانید و بعضی ماه و کسری ... بازو

ختم نامه صاحب که به درگاه الله سلطان فرستاد در این باب ... کیمیر در مکاتبات ... هرو کز شاه بخیر

[illegible]

بعضی و در احیان بسی خونریزی و شجاعت را طبعه را اختیار کرده و در این باب بسی جهد او صحیح نه گفته و در سپاهی

لو در این باب بسی نامه صحیح الله که مستعمل اهتمام است آفت ها نتیجه سیده حال عالی ...

[illegible]

ما در باب ... عبدالعزیز ... عبدالصمد ... خاصه گشت

و مدت سه ماه در کنار جیحون با ... محاربه ... و در اثنای ... [illegible]

[illegible]

لولا خرما همچنان عار کو سرکرت خون سینه سر بار که

گفت ز رنجم حرکات ساز چشمهای منتظر من بار به

روز کسی صبح یافتم از ماه جور در یافتم ... ولایت ادار

سیر سر صبح و روز مسعود دیم از سینه کاری شنیدم ...

از محرم قصار سر نجات الحیان کار ...

[illegible]

[illegible]

شیر ... بعد از ... آن ... بعد از آن در ... که ... کم ... خیزان

کرم که آن زمان در معرض ... تا ... صاف و ... در جنگ ... دم ... تازه ...

گوسپند کاه در کاهی شدم که در ... در کاه و کاه ... در ... در کلیجه ...

لم بکسمات ... سرشته ام ... که ... هم ... شنیدم ... کاه

از ... در ... که ... کاه ... کاه در ... مسلم

و میل آن دارند که خاطر ما ساکن عالم حیرت باشد و وجود عشق در قدرت الله روز بالیده تو عشاق کوست در آن شیرین کرده

و الا که مولانا ابو اسحق چند بیتی لطیف مثنوی بر رباعی نوشته او چند بیت در آن خاطر اصفهان کرده اند

خاطر ما بیت الله محفوظ دار دستم ترکی شبیه است حویر دلبر کوی طلبی در الله رسیم بر دار

در دیده مولانا ابو اسحق نه زر دار او رسیم شش ماه دارد ... کو ابیات مراکه اسکندر بن عمر

شیخ بهاء الدین مولانا ابو اسحق همواره در مجالس بزم او چند روز در مجالس ... حاضر او را که مجالس ... اهل

در و الله الحال ... خدمت رسیده که السلطان عالم ... صلاح مملکت ... در ... ابو اسحق جنین

و این بیت ... سخن ... قند ... کو ... صلاح ... کوه مولانا

... از حد بیرون و این مثنوی در جواب شیخ سعدی گفته و این بیت گفته شیخ ابو اسحق

... صاحب ... در جهان

... از سال ... او ... نوبت ... در جهان ...

... در جهان ...

... بنده ... ما ...

... الله ...

... [illegible]

اصلح ... در ... ما و ... دو ... شیرین ... الله ... است ... از ده ... الله ... ان

نام ... الله ... آن ... که ... او را ... بر ... خود ... کوه ... از

و تشکر از آنکه ... [illegible] ... در المرصد ... [illegible] ... و در ... [illegible]

[illegible]

جهان ... [illegible] ... ما خوج ... [illegible] ... اختیار ... [illegible]

چون ... سکندر ... [illegible] ... استبداد ... [illegible]

... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]

در شهور سنه ... عشر و ثمانمایه ... [illegible] ... سکندر ... [illegible]

[illegible]

بعد بیان این حال اظهار کرد که من صبحی والده بسرای او گفت [illegible] با نهایت رستم [illegible] حال

حضرت [illegible] از جانب [illegible] بار ها در چاره [illegible] بعد از این در [illegible] کار [illegible]

[illegible]

از [illegible] راه [illegible] جهان [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا رندی رحمة الله علیه مردی خوش طبع و ندیم الطبع بوده و با امرا و اکابر صحبت داشته و اشعار خوب دارد

میان سلوک و مشرب و تهذیب قدرت تمام داشته و قرآن را نیک خواندی و شیخ زاده ابن امیر تیمور گورکان در بخارا و سمرقند در ملازمت

امیر زاده خلیل سلطان و عراق اکثر شعرا را با او نظر لطفی بود و در آن ایام خواجه عصمت الله بخاری زبان آور

و همگنان او را بر استادی مقر بودند و او را استادی شعرای خراسان گفتندی و در حق خواجه عصمت الله این بیت مشهور است

در بخارا خواجه عصمت الله داد سخن در خراسان خواجه عصمت الله نیز گفته است ولیکن مولانا بهاء الدین

رندی خاصه از حال است که این تو را مکتب بسیار در روزگار تو باشد که در سمرقند بالعجمه دعوی

و اشعار رندی ... کمال خجندی

... در آن ... خواجه عصمت الله ... در ترکی ... مستقیم گشته و در آن اکثر ... بخارا ...

در عالم ... رندی ... خواجه مولانا ... شاه ... صحبت مولانا ...

... عرض ... بساط ... اختیار ...

این ... پیش ... سلطان ... بسیار است ... سعید

... در ایام ... صد ... علما ... کار

... شاه ... احوال ... خداوند ... مولانا ... خوانده ...

... در مجالس ... علم ... مولانا ... این ... حکایت ... فاضل

... شاه ... جنابت ... خدمت ... ثمره العلی ... صاحبقرانی

[illegible]

و بعضی رجحی و الفا مرکاتبه مید منبر و ان اصقا طلب است ترکو و ان و ... فدوه ... [illegible]

... بصاد و کمالات لوار شرح مستغنی است ... علم منار الهیه بوجه تصادف علم لدمنبر فقرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در سال ... در زمان امیرزاده عمر بن امیر ... تیمور گورکان

کلانتر ملک و ... محلات دهستان به خواجه رستم ... و او هم

سالها ... خواجه ... [illegible]

و خواجه این ... این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی

وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی ... خواجه رستم

گر ... [illegible] ... عاشقان ... [illegible]

[illegible]

لذا در اوان عنفوان که در ادراک رضا ... مکلف ... تخصیص ... و توفیق ... یافته ... پنج صد و

را ... تمام ... سلطان ابراهیم بن شاهرخ در ... سنه سبع و عشر و ثمانمایه ... فارس

[illegible]

و چون ... مردم خوش طبع و ... بود و حالا

او در ... مولانا ... شاه ...

[illegible]

و ... عرفان

نصیب ایشانست و تهذیب اخلاق بصفای ظاهر و باطن داشته و از اسرار حقایق عرفان رسیده و در لغات اردو و انگریزی علوم مشهور

خصوصاً در علم [illegible]

[illegible]

خوشا شهری که [illegible] مدار [illegible]

[illegible]

ولی تکلفات [illegible] چهار [illegible] صرف [illegible] تاریخ [illegible] مبلغی مال [illegible]

و ما زیجی که [illegible] و بخشیان [illegible] سلاطین ممالک [illegible]

[illegible] ملامت [illegible] که در این [illegible] باد [illegible] که سالها از این [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] بدیم و الله [illegible]

[illegible] جهان [illegible] جهان [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابیات [illegible] جهان [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

از [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

چنانچه لهراسب ملک از ولایت فقیر تبریز حضرت ... رسید نام و شهرت ... حسینی ... سال ... کسی بود ... در تحصیل علم در زمان ... رسیده شاعر نام او ... تا علام

سیم ولی ... حرکت نام او محمد است و مولد و منشاء او ... در ابتدای حال ... تعلیم ... در کتابت ...

و در جهت ... در علم و شعر ... یافته ... و روان ...

و به ... سلطان ... قصیده ... اسمعیل ...

... ستر ... که تا ... مرزبان ... و او خوار

[illegible]

صله قصیده ...

دستخطان میرزا قسمی که بعضی لفظ ...

روزی خادم ...

لطف نامی ...

شد ... [illegible] ... رحم ... [illegible] ... طبرستان ... [illegible]

شد ... [illegible] ... طبرستان ... [illegible]

از ... [illegible] ... کاتبی ... مولانا کاتبی ... [illegible]

... کند در مدایح ملوک ... [illegible] ... طبرستان ... [illegible] ... در استرآباد

... [illegible] ... شیخ ... مستوفی ... [illegible]

[illegible]

برادر او سلطان ... منهزم گشت ... سلطان احمد ... در صحرای ... [illegible]

و برادران او ... [illegible] ... سلطان احمد ... [illegible] ... گشته شد

مسطور اولو الابصار جلوه‌گر است الکلام را تشبیه ارقم دیرین اوس که بهشت شبنم باغ جهان احمد مختار حکایت

کاه یوسف سرخ و گاهی سبز درختی رمع احمد جان و شمار و باغ عنبر الاکان شه غزال مصور نصف یا سینه

[illegible]

سلطان خراسان مروار شده

کماکان اهل کلک تشنیان حرکم صوف نعیه لدوار عیسی

نفیسه اوراق مجالس که نکر فخر مراد است علیه عالی محمود

در گلشن ملک شه بیعلی جو صراحی تسبیح لار دل بر دانه اگر در حسته مستور

مصحف خورشید روشن الوالملک با زدم صورت منشور مرایا کاتب الارض اورت سند امداد قلم و

لوح کلام خطی منشور روز وصال که سخن بستم بسن لهلهه سخا جواهر شد از لی محی صفحات سال لها

[illegible] جهان [illegible] [illegible] بعد از این حال [illegible]

تذکره مولانا [illegible] صاحب فضل بوده و در علوم [illegible] میان اکابر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر کنار شهرها خیر اجتماعی کنند که از ملک روم و ری و از ممالک هر روی از ممالک شیروان و روز عید این چهار [illegible] حاضر شدند

و ما لب [illegible] بر در [illegible] بکند [illegible] از اعالی سنه [illegible] را [illegible] مترصد [illegible] و وقع امیر اصفهان و [illegible]

[illegible]

بلاد و ما طلب [illegible] شهر اصفهان [illegible] بخشید و [illegible] بر کنار [illegible]

[illegible] که از [illegible] باشد [illegible] و [illegible] تمامیه و [illegible]

و اسمال که از ان [illegible] در تحصیل میراث و غیره [illegible] و [illegible] در جه [illegible]

و از [illegible] و از [illegible] جام و از [illegible] و طلم شهر [illegible] مرا [illegible] مراض [illegible]

مبتلا گشت و چند [illegible] و [illegible] امراض [illegible] مکان [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

اربع [illegible]

[illegible]

[illegible]

منقولست که چون سر مصعب را پیش عبدالملک ... تاریخ ... در قصر دار الاماره
کوفه پیش عبدالملک مروان نهادند ... استاد ... شنیده
حکایتی ... عجب ... در این قصر دیدم
گفت بگو گفتم که عبدالله بن زیاد را دیدم در قصر نشسته و سر مبارک امام حسین بن علی علیه السلام در طشتی پیش او
نهاده و بعد از آن ... مختار بن ابی عبید ثقفی را دیدم ... سر عبیدالله در طشتی پیش او نهاده
و بعد از آن ... مصعب بن زبیر را ... دیدم و سر مختار در طشتی پیش او نهاده ...

[illegible]

[illegible]

به صدور ... [illegible] ... در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه ... [illegible] ... جهان ... [illegible]

[illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... محمد ... ابوالقاسم و سلطان ابوبکر

[illegible]

[illegible] ... شهور سنه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان

[illegible]

[illegible]

عملا به درجه [illegible] رسانده بعد از آن شیخ رجوع به سید یحیی کرد [illegible] ظاهر احکام شریعت [illegible]

دلال و بعد از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مال [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعد از

[illegible]

[illegible]

امر نان او در آن مجلس حاضر بود گفت زر از آن مال است و گفت شیخ این مال را

بر در بخود حرام کرده [illegible] کرده است سلطان [illegible] و امر زر و بخشید و آن

تحفه ها به جانب [illegible] زر [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] کشیده

ام [illegible] کشیده ام تا شد [illegible] [illegible] [illegible] قناعت

کشیده الله [illegible] [illegible] بسیار در [illegible] شنیده ام [illegible]

جان خود را ... ست ... مردان که ... از قصد جنانکه ذکر آن ... از رحمت حق ... و چون امیر ... اعلی ...

سلطان محمد ... و استقلال و سلطنت ... و تمامی عراق و فارس و کرمان و خوزستان تا بصره و واسط ...

تصرف خود ... و ... ابو ... الملک ... علاء الدوله ... مرا ... در ... دارالسلطنه ...

تا ... معنی ... او ... اوج ... و محو ... عالی

... بعد ... الدوله ... امام ... الله ... بجانب ... فقر

و ... ساخته ... صاحب

صادق ... قدم ... عبد الملک ... و الشیخ ... اسرار الله ... الدین

الدوله احمد بن محمد بن ... المروزی ... دراسفراین صاحب اختیار ... احکام

... سلطان ... و در ... ال

... خسرو ... او

... و خواجه عبد العالی ... شیخ ... قصیده

سلمان ساوجی ... شیخ ... السعد ...

در ... عالم التحقیق ... [illegible] ... طلب ... او در

سلطنت ... فقر ... قدم ... شیخ ... الدین

الدوله ... شیخ ... محمد ... الدین

و [illegible] مرصع [illegible] صفدر [illegible] احسان [illegible]

عالم [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در سنه [illegible] سال [illegible] دران دیار پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

مرتبت مرجح تعدد ساز نواحی کمات صاحب الکاشی رکن [illegible]

و اصلاح بسیار در آن ابیات واقع گشته ترجیح و در حق او

این ابیات گفته [illegible]

[illegible]

بر زنگ خود را طالقه انجیر ... الکسیر ... بهتر زواران

مده گشت ز آنکه ... خود را بسته ... و جعالی ها لدلا

[illegible]

و خواجه اوحد مستوفی در تاریخ وفات الکسیر در لغاز در سبع [illegible]

گهر مصباح وجود گشت بی صفو جلوه مانی خسروان ... زاران

[illegible]

رو به سرخس نهاد و بار دیگر سلطان ابو سعید و گورکان [illegible] به جانب سلطان محمد [illegible] گشت و از بدر

علاءالدوله [illegible] و با جمیع پهلوانان [illegible] الغ [illegible] و بعد [illegible] بار دیگر سلطان [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

طلب این امیرزاده جهانگیر [illegible] گشت و شیخ ابو الخیر [illegible] سلطان محمد [illegible]

کعبه و در صدد [illegible] سلطان محمد با او مصاف کرد و او را [illegible] گشت و بار دیگر به استقلال در عراق سلطنت [illegible] گشت

[illegible]

هرات [illegible] کوچ [illegible] به هرات [illegible] سلطان محمد [illegible]

با لشکر عراق [illegible]

از در شیراز رخصت [illegible] و امیرزاده عبدالله بن ابراهیم سلطان که

حاکم فارس بود [illegible] ملاحظه فتح و تسلط [illegible]

لد حوالی کورنک از راه گذشته بجانب کردستان و ولایت بغداد

[illegible]

[illegible]

تهیه اسباب جهان و کامرانی مهیا گشته [illegible]

[illegible] بجانب خراسان

جلوس [illegible]

[illegible]

که در بساط طبع آن تا کنون در این نوع تا کنون کسی از سخنان هندی کم که اگر هم عالم سبب مبارک باشد و هم باشد

امر فقیر صاحب [illegible] تصحیح [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

سنه ثلث و ستین و ثمانمایه در حدود [illegible] جهان [illegible] بر روضه دار القرار [illegible]

شد از جناب [illegible] جهان شد [illegible] ماه صفر [illegible] سه روز

مرا با صد ملال از بزم و دار الصحبت کشید و بیرون با آن ملال [illegible]

دستم بالا و در سینه از بس شیخ الاسلام [illegible]

[illegible]

اسیر لطف بار بتفضلات الهی بر طرف ساخته و از لطف آن

رسانید از شعرا و فضلا که در زمان او ظهور نموده مولانا

[illegible]

حسنی [illegible] و در علم [illegible] شعر و معما و از افکار خود بسیار

[illegible]

[illegible]

چه مرا هفته ... ساخته ... ماه ... کشور است در شان فرق ... قصیده ... هر که ... تمنا کرد است ... چون ... دلبر

... و ... روان ... ترک است اول ... دم ... در نامه ... صبح ... است ... صبح ... که ... سیاه

[illegible]

حرارت ... ترکیب و ادویه ... و ارکان ... ما ... ومن ... واعتقاد ... او ... ومن ... و ... سلطنت ... در ... دل ...

ابراهیم سلطان ... اطلس ... که ... که ... کدام ... است ... که ... درون ... است و چهار ... در ... در ... سلطان ... جهد ...

از جهانی ... و ذکر ملا ... مولانا ... المشهور بخواجه رحمة الله علیه از فضلا بود و در اکثر علوم صاحب وقوف

بوده و در زمان شاهرخ سلطان به صدارت مستقل گشته ... صدارت ... علم شعر ... نامه ... ...

[illegible]

... صورت ... کمال ... در ... نامی بسیار

... فبلغ ... مولانا ... فلا ... کرامی

[illegible]

در ... صحبت ... از ذوق ... و ... در ...

... دولت ... سعادت و ... شرف ... و ... و ...

جهت آنکه مردم تعرض و ممانعت نمی‌نمودند بسلسلهٔ بابا و اولاد او ظهیر و قریب و اعقاب او بود و بابا ابو علی در الکورد

داشت آنکه نام رجال الدین مرد ولی بود و تعلق به اولاد و نسل الله و مردم جای آن باب در محصول آن دیه

[illegible]

بابا فقر قوم محال را بابا بکو حالات و ملک را و برانی در جست بعد در دفاتر [illegible] ملحق بآن شراکت

ولد بابا بعد از ... احمد ... که به اولاد بابا ... حیات اتفاق ... قاضی ابو سعید

[illegible]

جمع لله اسد ... و بابا عمر در ارفین و از ... در سنه ثلث و خمسین

و تمام ... در ... الکورد ... از ... حاجی ... بود دست کار

خدمت سلطان [illegible] از [illegible] صدر [illegible] مذهب [illegible] صاحبان

[illegible] آمد [illegible] الله [illegible] والنعام [illegible] برسر [illegible] هیبت [illegible]

[illegible] از جمله فضلا است و در [illegible] العمر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دوست [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسید [illegible] جای [illegible] رسید [illegible]

[illegible] الله [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] رحمت [illegible] [illegible]

درین خزانه کسی بهر لحظه صد ارمغان نقد

وهی نوشته فقره جانکه رسی لحظه لاله کار کرم

که از حسن ... تفرقه در اوقات

مجموع است این مرقعه ابراهیم سلطان ابوسعید

روح وعز کمال ... ابوالخیر خان در شهور سنه

اثنی وخمسین وثمانمایه در بلاد ... قبیر

مرو ... سلطان ... در شهر

گشت از بارگاه ... آمد و ... وارد

که از خسرو والا ... کمالات ... وصفا صحبت

در کلام دلپذیر ... سر از ...

و ... سلطان ... سر ... آورده

ولد ... سلطانی ... بعهد

سا ... سلطانی کار ... فسار ... سید

از دربست در لعل ... سفر احمد ارکعه و در

در املاک شیراز ... تمام

و اشعار ... و در جواب اشعار شیخ سعدی

اشعار ... راجواب گفته

دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است

... در

... از سر گذشت

... در خلعت

... خود در ملک

... مقبلست

ماراست دیده خود ...

... است

... ما

... ز بادم در دست

و طالب ... در شیراز ... نام

امیر سید ورا که در عهد شاهرخ میرزا نیابت ولایت و در ستر با اولاد امیر شاه ملک ... و مجالس ...

که امیر الامرا گشت ... ولایت ... و مدار ...

[illegible]

و اینان حاکم عراق گشتند و بعد از آن با میرزا جهانشاه و لشکر ترکمان به عراق کشیدند و ... حاکم ...

... متوجه ممالک عراق و آذربایجان گردید ... السلطان السعید ... در شهور سنه

[illegible]

او لو بر پا شد و حاشا که [illegible] که وصلت [illegible] حضور [illegible]

به خرابی ها [illegible] که [illegible]

[illegible]

و لعن [illegible] که [illegible] بیرون [illegible] سردار [illegible]

هر دو نشست و کنار [illegible]

[illegible]

که بهترین [illegible] است که خواندن [illegible] سیرت سروران [illegible] علما [illegible] کرام [illegible]

است [illegible]

[illegible]

سبع و ستین و ثمانمائه از ما و الیه [illegible] کتبه میر درویش [illegible] و الاوراد [illegible] الملک [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible] کتبه [illegible] محمد [illegible] سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه [illegible] صحبت [illegible]

چهار باغ [illegible] سلطان [illegible] خراسان [illegible]

و در این [illegible] سمرقند [illegible] کتابت [illegible]

[illegible]

بعد از آن [illegible]

خاص و عام [illegible]

[illegible]

کمان ابروی خوبان [illegible]

[illegible]

خواجه وجیه الدین سمنانی که [illegible] عالم [illegible] جواهر [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] سلطان [illegible]

سقف صورت سایه صورت صلوات لیسه

علیهم اجمعین نقص ... الله و ... نام

حیث او کسب ... که اصل ... لااونست

درختهای سبز ... سکوت ... و درد ... تسلی

حالت ... عملداری ... واله

[illegible]

طلم که ... تیلسی درای ... زور ... لذا ... قبال

کنند ... الصع ... دنیا ... سلیم ... قرار

... که ... و ... ساعتی ... زوال

قلم ... در ... سک ... صبر ... نبند

[illegible]

و از لطایف لسانی در حق او این ابیات بگو شنیده که پای فلک را بسته رو که تا به زبان گفتم ملک را [illegible] ملک شاه

و در این گفته لعبت بلا و دو لعل [illegible] خویش بر زبان [illegible] سکنده و تا [illegible] که [illegible] شاه با برادر خویش

[illegible]

محمد حاجی و مولانا طوطی ترشیزی و خواجه محمد [illegible] و مولانا قنبر [illegible] ابیات [illegible]

مولانا [illegible] میر [illegible] سلیم [illegible] بوده و در ساعت طبع [illegible] داشته

سلطان ابوالحسن علی بن الحسین زین العابدین بن علی بن ابی طالب علیه الصلوة والتحیة والثناء [illegible]

است [illegible]

[illegible]

[illegible] دوم علی و چهارم امام زین العابدین که [illegible]

[illegible] پدر [illegible] مادر او [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

همه [illegible] حسین [illegible]

[illegible]

از بس که بعهده تو کامروا گشتند ارباب شهر ایمان

عیسی عزم قصد ذروه معراج قربت فرموده و مهد

مهد و محنت‌ها را به حرمت تو باب هر بیت ... ادیم

شفیع فرزند آدم آنکه خلف ترین ...

زهی که نسبت به نهایت امام ... محمد محمود طلب

ای رهروان را به حرم الله راه سرچشمه تو باز ...

روز ... سلیمان ... در باغ ... قد سرو تو

راستان ... ز به ... رسالت ...

زهی چهار بالش قصر چهار ... نام ... سلیمان

تو ... نهایت حکم ... فیروزی

ممالک ... تا از ... لعل تو

در ... در نعت حضرت امام الحرمین و الانس

و عقیق و الماس ... دانسته و اصل اولاد

از حقوق ... گلستان ... محمد مصطفی تا

در نعت سید المرسلین رسول حضرت رب العالمین صلی الله

علیه و سلم و آله ... گلستان ... صلوات

[illegible]

طهارت ... [illegible]

[illegible]

دار السلطنه هرات ... [illegible]

روزگار ... ابوالحسن ... و امیر احمد ... [illegible]

[illegible]

از عکس روی منیر تو شب چو ذره مشعله نقاب نهاده است [illegible] افلاک [illegible] سرای جاه تو [illegible]

را بلند است [illegible] قبای [illegible] ستاره [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] دراین قصیده [illegible] است [illegible]

[illegible]

چو تیر زما بهم در الصواب است لازم زمره ما به تیر ما لم رسید افغان عمو ما نکه بسته والم رابت تا حمید مرتو

کاست ملیح روی ... که بست نسبت ... عالم ... نهفتی

سپه و کلمه چو ملوس ... که امر میان ... الحال ... این ... از ایام

صلح نامه ... کامر طلوع ... بهم ... طلوع نجم ... بسته

نهفته بار نو از حال ... که امر روح ... تا اطراف ... از ریح

... عطوف ... کل ... از ... کاش ... ساز بست ... بسته

... بار ... طلاسم ... بسته ... جرم

سپه ... کاست ... فلک ... ازل ... اوراست ... از رکعه ... رسیده

... ... ازل ... ... عمر ... شست

... ... نقاب

فلک ز خوشه روی کرد فشان بر روضه معدس سلطان دین ماب سر خیال اصفیا مکرم که ذات او ... الحاد ...

... ...

رکوعه ... وقت انتظام محکم رفیض کهت بسر اقساب تمامان نهند ... ... عرس

ملک در تنور کیمیا ... مهر ... نقش ... حکیم صاحب فضل

و در فنون علم صاحب وقوف ... بخصوص در علم شعر ... [illegible]

[illegible]

مولانا غیاث الدین محمد ... که ... اگر ... در علم ... [illegible]

بجا ... [illegible]

[illegible]

سخن که هر ... طلب هر کس ... صورت ... حیران شده ... ابدی حساب

کیوان ... که ... اختران ... [illegible]

حق را ز آسمان ... مستحق علم و فضل

را ملک از آفتاب ... مستحق قسم

زن نه غیرت ... خاکهای خفی باشند

سان ز جان خود ... چند ...

ز مسکین ... سحر ... آسمان ... میکرم

بعد از ادای لوازم ... لایق ... قهر الحاش تیغ ... صاحب جهان ... که ... ماهتاب ... پیر ...

تمیز روضه ... کند ... کلام الله ... صحیح ... جوابت ... تا شرح ... خود چگونه

قلم ... بحسب ... جواهر ... گفت ... سخنان ... مستطاب

[illegible]

گاه از نسیم خلق تو گوهر در صدف گاه از سموم قهر تو دریا سراب در جنب روضه تو چه باشد ریاض خلد

پهلوی شاه سدره چه جولان کند سراب تا شیر ... توصیفات ... که هم ... تو ... وتاب

در دین کسی که غیر تو دانست ... گناه ... از ثواب ... رویت که ...

[illegible]

جامع جرایده ... شهور سنه ثمان وستین ومایه ... خواجه محمد ... برکت ... مرحوم ... لا ...

سعادت ... زمان ... وقت ... صدایه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والقصه تا رسیدن حرام [illegible] کو و ما امیرزاده ابراهیم ابن علاء الدوله در مرو [illegible] با جهان [illegible]

و اکثر [illegible] حضرت [illegible] قتال [illegible] و بعد از آن [illegible] خراسان [illegible]

در انتهاء [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

از [illegible] سلطان [illegible] جهان شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] جهان [illegible] در اواخر کتاب

[illegible] جهان شاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] جهان شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] جهان شاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

قدر داشتی در مجلس و محفل اینک
یگانه بود در شعر فارسی و ترکی نیکو
گفتی و این غزل را بحکم پادشاه سلطان نیکو
گفته شعر سیلی خور و جفا جانان مدار باشی گو
آخر ای همه سر جهان دیگر باشی گو
با جنانش ساقی در میخانه حلقه بسته
مست هجران محرم لب میگون باشی گو
عاشقان حمیده سیر مست در عالم ملک
دولت وصال جانان هم نصیب باشی گو
حاکمی ناله و آه و خاک پا باشد حالتم
سلطنت شاه بار جان نعوذ باشی گو
و دو فانش در سینه لاله و جهان و
تمام تمامه [illegible]
از جمله شعرای خراسان است که ... بسیار گوید
شرح ... نظم و ... عالم را ... گفته

[illegible]

وجهان است و مقتدای ارباب ... بحر فنون سخن دولت ... شاه ... سلطان ... و بعد از وفات ... زمان ...

[illegible]

بر کرسی نهاد ... و امیر ... و کلمات بسیار است و چون قصیده امیر خسرو ... مطالع ...

[illegible]

در جواب نامه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرد [illegible]

و صاحب [illegible]

[illegible]

تا [illegible]

و تا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر مطلع شستم روز بانگ بلند انشا الله صعب از خراسان

نوشته بجهت سید کرده به جهت شاه ... شاه ابوسعید

سلطان ... میرزا ... استر باخبر بود

و خواجه محمود را تربیت ملوک و الکلال ظاهر و بخشیدار او

... الله ماهر ... و شهر ... بگو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رحمت الله تعالی علیه

[illegible]

ذکر حالات و مقالات و اشعار حضرت خواجه [illegible]

دوست ذکر [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] ساقی بده جام

[illegible]

شکر شکن شوند همه طوطیان هند [illegible] اشعار

[illegible]

شیرین کلامتم [illegible] سعدی [illegible]

کوکب طالع [illegible]

حافظا [illegible] وصلت [illegible]

[illegible]

سرور نعت بیرا مصنفی چه اوراست حضرت که در مرتبه این علم او بسیر سیده که فضلا را از بضاعات عجب شیرین که

هرچند همی الکلاف این رکوب الصراف افق را ستعدان و فضلا به تتبع زبان سخن خود و بهاء المحمود و ذان

[illegible]

در شیخ الکلام حضرت سعدی علیه الرحمه که کمال الکلام سعدی است بوستان ... حو فلعد ... بستان

اما کما است کاه همی عبارت ... که ... نیست ... همی در ... ذکر

و امیر الغیث یا ابا البکار [illegible] به قرنها چنان [illegible] سنگی [illegible]

[illegible] در [illegible] و در وصف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ضالع [illegible] ابا البکار [illegible] شاه [illegible]

امیر کبیر با وجود احتشام و علو [illegible] با فصل [illegible] و طبع کریم و ذهن مستقیم او [illegible] اشعار و [illegible]

آثار و اخبار [illegible] و در اوان [illegible] صاحب [illegible] و در [illegible]

[illegible] بتعلور [illegible] با وجود [illegible]

در [illegible] شعر [illegible] استعاره [illegible] و گاه

گاه [illegible] اشعار [illegible] و تحسین [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و الیوم [illegible] و ملک [illegible] خسرو [illegible]

[illegible] منیعین [illegible]

سالمه صحت و رنج دهاه شیر برحلت

درو منزلان فرامن بهای سالمنه شهر انقاض

کمال جناب ... سلطان ...

عشاق ...

... حاجی صفر حسن ...

جلوت ...

کردم ...

و بعد رباعی ... از حقایق ... صحو ... چشم

جانش لا لا در عالم ملکوت ... کعبه در اسرار ...

جنید ... شیخ ... مخ ... اسرار ...

... جنید ... در تصوف ...

در ... اللاین ... وللمجهی ... ربانی

ثبت شاعر سولی ... حقایق ... رساله ...

و بعد عرض کمال ... تعبیر ...

... اللعارف ... اسرار ... فاتحه

کتاب ملک ... اللعارف ...

تا دولت ... کنیم اسرار الاعیان ظهور

در نفس کم ... در ... الاعصار ...

و حالیا مستعار تر از بور و مجهات سلاطین و داجاری است ... [illegible] ... عشاق بی بلا ... است ... الله

و مخالفان از صلاح ... [illegible] ... و چند از درگه ... [illegible]

[illegible]

درگاه رفیعش مرجع ضعفا و فقرا و محل التماس ارباب حوائج [illegible] ...

کمال [illegible] صاحب [illegible] ...

ما شاء الله [illegible] فضائل [illegible] ...

جهان مسلمانان رونق شریعت [illegible] ...

و فضائل [illegible] ...

[illegible] ...

و این بیت [illegible] ...

مرا [illegible] ...

[illegible]

و خطاب [illegible] ...

خراسان دار الملک ...

که دار الملک سکندر ...

خواجه جهان نظام الملک ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواجه اصیل [illegible] و این بزرگ زاده از خاندان بزرگیست و در این [illegible] خواجه [illegible] در شکارستان [illegible]

وزیر [illegible] مستحق بود [illegible] صاحب [illegible] مهمات سلطانی [illegible] و با مروت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] فرزند [illegible] بتان [illegible] و الت [illegible]

و این بزرگ زاده درست [illegible] الله [illegible] و الیوم [illegible] الکلام این بزرگ زاده [illegible] الصواب

و این [illegible] انسان است [illegible]

[illegible]

شیخ [illegible] تشبیه [illegible] این شعر [illegible] حال [illegible] رسیدم [illegible]

یاد [illegible] گفتم حال [illegible]

[illegible] العزیز

[illegible] هرچند ذکر این مقامات و شرح احوال [illegible]

طالب طلبات ... محمد خیر العباد ... [illegible] ... احکام ... صفات و طهارت ... طاهر و اخلاق

جمیله ... صفات ... [illegible] ... استغفار ... [illegible] ... تسبیح ...

[illegible]

شاع صلاح ارکان ... [illegible] ... ملا ... کفته ... [illegible] ... تسبیح ... [illegible]

حاصل می شد و ... [illegible] ... کفته ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] بلغار ... در سنه ثمان وستین وثمانمائه [illegible] ولادت [illegible]

واقع [illegible] مصلحت [illegible] سلطان غازی [illegible]

رستم [illegible] محمد [illegible] نجیب [illegible]

[illegible] سلطان السعید [illegible]

[illegible] رمضان [illegible]

ضرا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و حیلهای ... عهد [illegible]

از مقامی و ملالت ... خسرو ... آن قلم ضعیف ... [illegible]

[illegible]

... بود ... سلطان محمود [illegible]

... عظمت ... [illegible]

و قلبی فهم [illegible] این امان [illegible] زیب [illegible] بخت [illegible] مرحبا [illegible] اشتیاق زلال [illegible] خداوند تراب

[illegible] فرشته [illegible] دعا [illegible] شتاب زلال [illegible] بخشی [illegible]

[illegible] منوره [illegible] سرداران [illegible] و بعرض [illegible] که احباب [illegible] دارد

[illegible] که [illegible] منوره [illegible] باد [illegible] از [illegible] سان [illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] این [illegible] اشتیاق [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] خاقان [illegible]

با خاقان [illegible] سلام [illegible]

امیر [illegible] خاقان [illegible]

لا صدور یوم ... امیر کبیر ... ملک بهادر را بکتابت ... مشهد مقدس ... ممالک خراسان ... رسید و

امیر اقتدار الملک ... فتح ... سلطان احمد میرزا ... اطراف ... خراسان

[illegible]

اول ملا میرزا ... [illegible]

محمد ... سلطنت خراسان ... امیر کبیر ... [illegible]

[illegible]

در ... [illegible]

بحضرت ... در شهور سنه اربع و سبعین و ثمانمایه ... السلام ... رسید

فردا امسال که انقضا یافت [illegible] چون [illegible]

بسمع [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] بسلام [illegible]

[illegible] نشسته [illegible]

[illegible] بسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باطل [illegible]

[illegible] رباط

[illegible] کشند

[illegible]

دو ماه صحبت ... با ... را با جمعیت ... بجانب خراسان فرستاد

[illegible]

... که ... لشکر ... مهر ... اسباب ... دکار ...

[illegible]

... از ... بادشاه ... جاره ... میرزا ...

[illegible]

و بعضی نامه‌ها را قدیم [illegible]

در این مقام گشت [illegible] الحمد لله [illegible] للارض

[illegible]

کفه چهره

اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] و السلام

[illegible] و بعد از

در این مدت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

در کارگاه عالم بنا مگر لطف الله و امیر عباس جلال الدین را سیاست فیروزی و [illegible] ترحم بخشید [illegible] فرمایش [illegible] تا [illegible]

تا تخت [illegible] خورشید [illegible] خصم خراب [illegible] در جهان [illegible] شاه [illegible] جهان [illegible]

دایما [illegible] القدس [illegible] حضرت [illegible] .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا چهار ترسیخ استوار از عقب [illegible] که در این سفر ملازم [illegible] که [illegible] در این ایام

ضایع [illegible] در کنار [illegible] جان [illegible] که تا کار صلاح و [illegible] مخالفان [illegible]

[illegible] راه [illegible] خسرو [illegible] مقدم

[illegible]

و چون روز [illegible] بعاقبت سر رشته کار [illegible] به ولایت [illegible]

بجانب [illegible] گفت [illegible] تعالی [illegible] کردم و [illegible] کار [illegible] دیدم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا در زمان محیلی و مخلد ظلال و شمول الطاف عمیم مقام که هر کدام شمع شبستان دولت و سرو بوستان حشمت هستند

در ماه طالع جاه خسرو دولت شاه قهرمان سپار یا مهد و مستدام ظلال بحق محمد و آله الامجاد و لعل لبی تذکره دولت العبار

دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی السمرقندی اصلح الله شأنه تم الکتاب بعون الملک الوهاب

این نسخه متبرکه حسب الفرمایش جناب محمد صالح فضائل انتساب [illegible]

تاریخ بیست و سیم شعبان المعظم سنه ۱۲۵۳ هجری نبویه صورت اتمام کمترین فقیر حقیر ذره بی مقدار

محمد [illegible] رساله [illegible]

رالاز صحی تا رسانیده مگر از بعضی

ازکار تعقد و بسبب جناب محمد صالح

موصوف که الحمد الله ...

و دیگر که در صفحه ...

رسانیدیم

قلم ...

[illegible] روضه [illegible] مستجاب [illegible] که [illegible] الحضرت [illegible]

[illegible] السلطان الاعظم [illegible] صله رحم [illegible] دولت [illegible]

[illegible] سرحد [illegible] طرف [illegible]

[illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] عازم دارالسلطنه هرات [illegible]

و کان ذلک فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه [illegible] مقدمه [illegible]

لاجرم [illegible] پادشاه اسلام پناه [illegible] سلاطین اطراف [illegible]

اخلاص و اطاعت [illegible] رعایا و فقرای خراسان [illegible] حمایت آن حضرت [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] دین [illegible] علمای اسلام [illegible]

[illegible] مفسدان و ظالمان [illegible]

همواره قاطعان طریق [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]